

عنوان درس

ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛

دلایل کلامی

ویژه جوان

ارائه محتوا جهت استفاده

مربیان، ائمه جماعت و والدین محترم

www.SalehinZn.ir



فهرست

ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛ دلایل کلامی	۳
دلائلی از قرآن کریم	۹
شواهدی از روایات	۱۳
اینگ برای نمونه به چند روایت اشاره می شود	۱۳
منابع	۲۳

ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛ دلایل کلامی

دلایلی که مبانی مشروعیت «ولایت فقیه» را روشن می سازد، آمیخته از دو دیدگاه است که دو جنبه عقلی و نقلی استدلال را تشکیل می دهد.

بدون شک دلایلی که ولایت (به معنای امامت و زعامت سیاسی) پیامبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) را اثبات می کرد، همان دلایل، ولایت فقیه را در عصر غیبت اثبات می کند. زیرا اسلام یک نظام است که برای تنظیم حیات اجتماعی - مادی و معنوی - بر نام دارد، و آمده است تا راه سعادت و سلامت در زندگی را برای انسان هموار سازد.

اسلام در تمامی شؤون فردی و اجتماعی انسان دخالت دارد و تمامی احوال و اوضاع او را در نظر دارد و پیوسته سعی بر آن دارد تا انسان در هیچ بعدی از ابعاد زندگی، از «صراط مستقیم» منحرف نگردد و عدالت سایه رحمت خود را بر سرتاسر زندگی انسانها گسترده سازد.

«قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین. یمهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یمخرجهم من الظلمات الی النور بإذنه و یمهدیهم الی صراطٍ مستقیم» (۱)

بر اساس این آیه، شریعت از جانب خداوند، همچون چراغی است فروزان که راه سلامت و سعادت در زندگی را برای پیروان مکتب توحیدی روشن می سازد و از تیرگیهای زندگی رهایی می بخشد و پیوسته آنان را به راه راست هدایت می کند. خلاصه آن که اسلام شریعتی است فرا گیر و جاوید برای ابدیت، و تمامی شؤون زندگی انسان را برای همیشه تحت نظر دارد. از این رو معقول نیست که برای رهبری جامعه و مسؤولیت اجرایی عدالت اجتماعی، شرائطی را ارائه نکرده باشد، زیرا زعامت سیاسی، یکی از مهمترین ابعاد زندگی اجتماعی اسلامی است و به حکم ضرورت بایستی اسلام در این بُعد مهم نظر داشته باشد و شرائط لازم را

ارائه داده باشد و گرنه نظامی ناقص و بدون تعیین مسؤول اجرایی، قابل ثبات و دوام نیست و به طور طبیعی در تمامی نظام های اجتماعی - سیاسی، بُعد مسؤولیت اجرایی از مهمترین ابعاد است که در اساسنامه ها مد نظر قرار می گیرد.

اکنون با در نظر گرفتن جهات یاد شده، حکمت الهی اقتضا می کند، همان گونه که شریعت فرستاده و خیل انبیاء را - برای نجات بشریت - گسیل داشته است، امامت و قیادت و جلو داری قافله انسانیت را نیز رهنمون باشد. و این همان قاعده «لطف» است که اهل کلام در مسأله «امامت» مطرح ساخته اند. زیرا رهبری درست و شایسته از دیدگاه وحی، مهمترین عامل مؤثر در نگاه داشتن جامعه بر جاده حق و حرکت بر صراط مستقیم است.

روی همین اصل، دانشمند گرانقدر خواجه نصیر الدین طوسی^(رحمه الله) در «تجريد الاعتقاد» می نویسد:

«الإمام لطف، فيجب نصبه على الله، تحصيلاً للغرض» «۲»

امامت، لطف الهی است که باید از جانب خداوند معرفی شود، تا غرض از تشریع، جامعه عمل پوشد.

این یک استدلال منطقی است که از «صغری» و «کبری» و سپس «نتیجه» ترکیب یافته است.

«صغری» عبارت است از آن که امامت و رهبری امت جلوه ای از لطف الهی و نشأت گرفته از مقام حکمت و فیض علی الاطلاق خداوندی است.

و «کبری» عبارت از این است که هر چه مقتضای لطف و حکمت و فیاضیت حق تعالی است، ضرورت ایجاب می کند که خداوند از آن دریغ نورزد:

«ان الله بالناس لرؤوف رحيم»

در «نتیجه» امامت - که همان رهبری صحیح امت است - بایستی از جانب خداوند، تعیین گردد. خواه «نصّاً» - چنانچه در عصر حضور چنین بوده - یا «وصفاً» چنانچه در عصر غیبت این گونه است - به شرحی که گذشت.

اساساً، طبق نظریه جدا نبودن دین از سیاست در اسلام، مسأله ولایت عامه یا زعامت سیاسی، یکی از بارزترین مسائل سیاسی مورد نظر اسلام است. و نمی توان پنداشت که دین با امور دنیوی مردم از جمله سیاست و سیاستمداری، کاری ندارد و دخالتی در آن نخواهد داشت. مگر آنکه دین را به گونه دیگر، و سیاست را به مفهوم نادرست آن تفسیر کنیم که لازمه آن، شناخت نادرست از دین و سیاست است، چنانچه گذشت.

امام راحل (قدس سره) می فرماید:

«فما هو دليل الإمامه، بعينه دليل على لزوم الحكومة بعد غيبه ولي الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف» «۴»

دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می گردد، عیناً بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد. و آن لزوم بر پا داشتن نظام و مسؤولیت اجرای عدالت اجتماعی است.

آن گاه می نویسد:

تمامی احکام انتظامی اسلامی در رابطه با نظام مالی، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است و همین امر موجب می گردد تا ضرورت حکومت و رهبری امت را - برابر دیدگاه شرع - ایجاب کند و فرد شایسته مسؤولیت تأمین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را مشخص سازد و

تصویر

گرنه، تنها پیشنهاد احکام انتظامی و به إهمال گذاردن جانب مسؤولیتِ اجرایی، مایه هرج و مرج و اختلال در نظام خواهد بود، با آن که می دانیم حفظ نظام از واجبات مؤکد است و اختلاف در امور مسلمین از مبغوضات شرع مقدس است. بنابراین هدف شارع، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرائط و حلاحت لازم در اولیای امور، قابل تأمین نیست.

علاوه آن که حفاظت از مرزهای اسلامی و جلوگیری از اشغال گران خارجی به حکم عقل و شرع، واجب است که جز با تشکیل حکومتی نیرومند، امکان پذیر نیست.

این گونه مسائل (سیاسی - اجتماعی) بسیار روشن است که از اموری است که مورد نیاز مبرم جامعه اسلامی می باشد و به اهمال گذاردن آن از جانب صانع حکیم معقول نیست بنابراین هر آن دلیلی که بر ضرورت مقام امامت دلالت دارد، همان دلیل بر ضرورت امتداد مقام ولایت در دوران غیبت نیز دلالت دارد. «۵»

کلام مولا امیر مؤمنان (علیه السلام):

«و - فرضت - الإمامه نظاماً للأمة» که شرح آن گذشت اشاره به همین حقیقت است، که مسأله امامت و رهبری امت برای حفظ نظام، یک واجب شرعی و دینی است.

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می فرماید :

«هیچ گروهی و ملتی بدون زعیم و رهبر نمی تواند به حیات اجتماعی خود ادامه دهند، تا در تنظیم امور دین و دنیای آنان بکوشد. و در حکمت خداوندی نشاید که مردم را بدون معرفی رهبر رها سازد. و هر آینه اگر چنین بود، نظام امت از هم

می‌پاشید، و شیرازه شریعت از هم می‌گسست، و جامعه بشری به تباهی می‌گرایید...» «إن الله أجلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير إمام عادل»

در روایت دیگر می‌فرماید:

«پیوسته بایستی برای مردم رهبری باشد شایسته، تا هرگاه تندروی کنند آنان را باز دارد، و اگر کوتاهی نمایند به کمال رساند»

آیت الله خوئی^(طاب ثراه) در این زمینه می‌فرماید:

به دو دلیل، فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت می‌تواند مجری احکام انتظامی اسلامی باشد.

اولاً اجرای احکام انتظامی در راستای مصلحت عمومی تشریع گردیده تا جلو فساد گرفته شود و ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فحشا، و فجور و هرگونه تبهکاری و سرکشی در جامعه ریشه کن شود. و این نمی‌تواند مخصوص یک دوره از زمان (زمان حضور) بوده باشد، زیرا وجود مصلحت یاد شده در هر زمانی، ایجاب می‌کند که احکام مربوطه همچنان ادامه داشته باشد. و حضور معصوم، در این مصلحت که در راستای تأمین سعادت و سلامت زندگی جامعه در نظر گرفته شده، مداخلیتی ندارد.

ثانیاً از نظر فنی (مصطلحات علم اصول) دلائل احکام انتظامی اسلام، اطلاق دارد (اطلاق ازمانی و احوالی) و نمی‌توان آن را مقید به زمان خاص یا حالت خاصی دانست و همین اطلاق، چنین اقتضا دارد که در امتداد زمان نیز این احکام اجرا شود.

ولی این که مخاطب به این تکلیف کیست از دلائل یاد شده بدست نمی‌آید.

بی تردید، آحاد مردم، مخاطب به این تکلیف نیستند، زیرا در این صورت اختلال در نظام پدید می آید، و نوعی بی ضابطگی حاکم خواهد گردید. علاوه در «توقیع شریف» آمده است:

و أمّا الحوادث الواقعة، فارجعوا فيها إلى رواه أحاديثنا، فإنهم حجّتي عليكم و أنا حجه الله.

در پیش آمدها و رخدادها به فقیهانی که با گتفار ما آشنایی کامل دارند مراجعه کنید که آنان حجت ما بر شمايند، همانگونه که من حجت خدايم، در روايت حفص بن غياث نیز آمده است: «إقامة الحدود، إلى من إليه الحكم» اجرای احكام انتظامی اسلامی بر عهده کسی است که شايستگی صدور حکم را دارا باشد.

این روايت، به ضميمه روایاتی که صدور حکم در عصر غيبت را شايسته فقهای جامع الشرائط می داند، به خوبی دلالت دارد که اجرای احكام انتظامی در دوران غيبت بر عهده فقهای شايسته استايشان همچنين در کتاب «اجتهاد و تقليد» باب «حسبه» می نويسد:

قدر متيقن از مکلفين به این گونه واجبات، فقهای عادل و جامع الشرائط می باشند.

«إن هناك أموراً لا بد أن تتحقق خارجاً، المعبر عنها بالأمر الحسيّ، و القدر المتيقّن هو قيام الفقيه بها...»

مسأله حكومت و سياستمداری در جهت حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام و برقراری نظم در جامعه، از مهمترین واجباتی است که شرع اسلام تن به اهمال آن نمی دهد و نمی توان در برابر آن بی تفاوت بود.

تصویر

بر اساس دلائل یاد شده، این وظیفه فقهای آگاه است که مسؤولیت اجرایی آن را بر عهده گیرند. و سخن مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) که فرمود: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» به همین حقیقت انکار ناپذیر اشارت دارد.

بنابراین کسی شایسته مقام زعامت است که علاوه بر شایستگیهای لازم، از دیدگاههای شرع در رابطه با سیاستمداری در تمامی ابعاد آن آگاهی کامل داشته باشد. و این آگاهی کامل از دیدگاههای شرع، همان فقاقت گسترده است.

دلائلی از قرآن کریم

در قرآن کریم، موضوع حکومت «الله» در مقابل حکومت «طاغوت» در سطحی وسیع مطرح گردیده و انبیاء و شرایع آمده اند تا حکومت طاغوت را در هم شکنند و حکومت «الله» را جهان شمول نمایند. و جایگزینی حکومت «الله» به جای حکومت «طاغوت» به آن است که کسانی که جنبه الهی دارند و با نام خلیفه الله فی الارض مطرح اند، حکومت کنند و دست طاغوت را از حاکمیت کوتاه سازند.

تمامی انبیای عظام به حکم نبوت و خلافت الهی، حق حاکمیت دارند و پیامبرانی که امکانات برایشان فراهم بود، به اقتضای مقام و حق نبوت، رهبری سیاسی امت خویش را بر عهده گرفته بودند، مانند حضرت موسی (علیه السلام) که مادام الحیاء، سیاست و رهبری بنی اسرائیل را بر عهده داشت و همچنین حضرت داود و پس از وی فرزندش حضرت سلیمان، بر اساس حق نبوت بر مردم حکومت می کردند:

یا داود إنا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق، و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله، إن الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب»

خداوند در این آیه خطاب به حضرت داود می فرماید:

ما تو را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس حاکمیت خود را بر اساس حق و عدالت استوار نما، و زندهار که در پی خواسته های خود باشی که تو را گمراه می کند. کسانی که از راه حق جدا گشته و به بیراهه می روند به سخت ترین دشواریها دچار می گردند، زیرا روز بازرسی را فراموش کرده اند. ذیل آیه هشدار به تمامی دولت مردان است، تا مبادا مصالح امت را نادیده گرفته و مصلحت خویشان را در نظر گیرند و خدا را که شاهد و ناظر است فراموش کنند.

برخی در استدلال به این آیه در رابطه با حکومت دینی خدشه کرده اند که مقصود آیه، قضاوت به حق است و نه حکومت. در صورتی که لحن آیه عام است، بویژه با توجه به تفریع حق حاکمیت بر مسأله خلیفه اللهی، که نمی تواند تنها به یک بعد قضیه نظر داشته باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز، طبق همین اصل، حق حاکمیت خود را نشأت گرفته از مقام نبوت خویش می دید:

«إنا أنزلنا إلیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراک الله»

قرآن و شریعت را بر تو فرستادیم، تا طبق آیین الهی در میان مردم حکومت کنی. حکومت در اینجا نیز، صرف قضاوت نیست، بلکه قضاوت، گوشه ای از آن است. و اساساً، اگر دین بر جامعه حاکم نباشد، قضاوت به حق امکان پذیر نیست. به همین جهت آیاتی که در رابطه با قضاوت به حق یا به عدل آمده، به دلالت اقتضا بر چیزی فراتر از قضاوت نظر دارند، زیرا قضاوت به حق در سایه حکومت طاغوت

تصویر

که بر اساس ظلم و جور استوار است، امکان پذیر نمی باشد. آیه: «و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون» مردم و نهادهای مردمی که می خواهند در راستای حق قدم بردارند، بایستی هیچ گونه وابستگی با ستمکاران نداشته باشند، زیرا همین وابستگی مایه ذلت و بدبختی خواهد گردید و بزرگترین تکیه گاه را - که نصرت الهی است - بر اثر آن از دست خواهند داد.

پذیرفتن حاکم جائز و انتخاب و بیعت با وی، اعتماد به ستمگر و پذیرش حاکمیت «طاغوت» به جای حاکمیت «الله» است.

«ألم تر إلی الذین یزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک یریدون إن یتحاکموا إلی الطاغوت و قد إمرؤا أن یکفروا به و یرید الشیطان أن یضللهم ضلالاً بعیداً. و إذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل الله و إلی الرسول رأیت المنافقین یصدّون عنک صدوداً»

این آیه به خوبی روشن می سازد که وظیفه آحاد مسلمین، رویگردانی از حکومت طاغوت و روی آوردن به حکومت الهی است.

خداوند در این آیه می فرماید: جای بسی شگفتی است که کسانی خود را مسلمان می پندارند، ولی دوست دارند که در شؤون زندگی خود به مراجع کفر و الحاد پناه ببرند. در صورتی که بایستی به حکم وظیفه اسلامی، مراجع الهی را ملجأ و پناهگاه خود قرار دهند.

منافقان نیز در این میانه میدان داری کرده و به بهانه آن که دین از سیاست جدا است، مردم را از روی آوردن به مراجع حق و عدالت الهی باز می دارند.

آیه پیش از این آیه می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

این آیه صریحاً دستور می دهد که در تمامی شؤون زندگی، برای برقرار نظم و اجرای عدالت، باید به مراجع الهی روی آورد.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»

در این آیه صریحاً در شؤون سیاسی، دستور مراجعه به مراجع الهی داده شده که بایستی مسائل سیاسی در پرتو دستورات الهی حلّ و فصل گردد.

آیات از این قبیل در قرآن فراوان است که حاکمیت «الله» را بر جامعه، مطرح کرده و با هر گونه حاکمیت طاغوت مبارزه و مخالفت کرده است.

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»

در این آیه، وجدانها را مورد خطاب قرار داده، تا بنگرید چگونه قضاوت می کنید:

آیا کسانی که همواره به حق و عدالت رهنمود می باشند، شایسته رهبری هستند،

یا کسانی که از حق و عدالت آگاهی ندارند و بایستی خود رهنمایی شوند؟ و این

آیه عیناً همان را می گوید که مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) توضیح داده است: «إِنَّ أَحَقَّ

النَّاسُ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ».

و همین آیه یکی از عمده ترین دلائل امامت کبری محسوب می شود، که در رابطه با مسأله ولایت در عصر غیبت نیز جاری است.

«الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور و الذین کفروا أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلى الظلمات»

پیوسته جبهه باطل در مقابل جبهه حق، صف آرایی می کند، جبهه حق مردم را به روشناییهای زندگی هدایت می کند و جبهه باطل بسوی تیرگیها.

آری، مردانی که در راستای حق، و بر منهج شریعت قدم برمی دارند. داعیان سعادت در دنیا و آخرت اند، ولی طاغوت، پیروان خود را به وادی ظلمات فرا می خواند.

آیات درباره صف آرایی دو جبهه حق و باطل و پیکار مستمر این دو، در راه بدست آوردن حاکمیت بر زمین، فراوان است که به همین اندازه بسنده می شود.

شواهدی از روایات

آنچه از روایات در این زمینه آورده می شود، به عنوان شاهد قضیه است و گر نه مسأله ولایت که در امتداد امامت قرار گرفته، مسأله ای کلامی است که بر پایه برهان و دلیل عقل استوار است.

اینک برای نمونه به چند روایت اشاره می شود:

۱. قال مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) :

«انّ أحقّ الناس بهذا الأمر، إقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه»

«أحق» در این کلام، معیار شایستگی زعامت را می‌رساند، یعنی تنها کسانی شایسته مقام زعامت امت هستند که دارای دو صفت یاد شده باشند. همان گونه که کلمه «أحق» در آیه:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَىٰ أَحَقِّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ» نمی‌خواهد بگوید، دیگری نیز حق دارد، ولی این یک، سزاورتر و شایسته‌تر است، بلکه می‌خواهد بگوید، این شایسته است و دیگری ناشایست. لذا واژه «أحق» در این گونه موارد به معنای «ذی حق» بکار می‌رود.

در این کلام، فقاہت - علاوه بر توانایی سیاسی - شرط زعامت دانسته شده که سیاستمداران توانمند، به شرط آگاهی کامل از دیدگاههای شرع در امر سیاست و اجرای عدالت اجتماعی، صلاحیت پیشوایی و رهبری امت را دارند. شرح این کلام به تفصیل گذشت.

۲. نیز فرمود:

«و لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق»

پرچم زعامت امت، باید در دست کسی باشد، که دارای بینش و استقامت و آگاهی کامل به مواضع حق و توانمند بر جدا ساختن آن از باطل باشد. و این همه جز با دارا بودن مقام والای فقاہت میسر نیست.

۳. در خطبه شقشقیه آمده:

«أما والذی فلق الحبّه و برأ النسمه، لو لا حضور الحاضر، و قیام الحجّه بوجود الناصر، و ما أخذ الله علی العلماء، أن لا یُقرّوا علی کفّ ظالم و لا سَعَبَ مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها»

در این سخن دُرّ بار به یک حقیقت بنیادین اشاره شده که خداوند، از عالمان پیمان گرفته تا در مقابل ظلم ظالمان و تجاوز به حقوق مظلومان ساکت ننشینند،

تصویر

بلکه در صورت امکان و فراهم بودن شرائط لازم، قیام کرده و زمام امور اجرای عدالت را بدست گرفته و رهبری درست امت را بر عهده گیرند.

بنابراین به حکم ضرورت دینی، حق حاکمیت بر اساس حق، از آن فقهای شایسته و والامقام است.

عمر بن حنظله در مقبوله خود از امام صادق (علیه السلام) درباره مراجعه به سلاطین یا قضات جور می پرسد که امام (علیه السلام) شدیداً از آن منع می فرماید. و مراجعه به آنان را مراجعه به طاغوت می شمارد که در قرآن کریم از آن به شدت پرهیز داده شده است.

قال: «سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث، فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاء، يحلّ ذلك؟ فقال: من تحاكم إلى الطاغوت فحكم له، فإنما يأخذ سحتاً، وإن كان حقه ثابتاً، لأنه أخذ بحكم الطاغوت، وقد أمر الله أن يكفر به.

قلت: فكيف يصنعان؟ قال: انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا، فارضوا به حكماً، فإنّي قد جعلته عليكم حاكماً، فإذا حكم بحكمنا فلم يُقبل منه، فإنما بحكم الله قد استُخفّ، و علينا ردّ، و الرادّ علينا الرادّ على الله، و هو على حدّ الشرك بالله»

درباره این مقبوله به چند نکته باید توجه شود:

اولاً: از آن جهت به این حدیث، مقبوله می گویند: که مورد قبول و پذیرش اصحاب (فقهاء) قرار گرفته است، زیرا همگی در باب «قضاء» و باب «افتاء» به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده اند و از دیدگاه فن (علم رجال) همین اندازه برای حجیت خبر کافی است، زیرا دلیل حجیت خبر واحد، بنای عقلا است

که شامل این گونه موارد، یعنی خبر مورد عنایت اهل خبره فن می گردد. علاوه که خدشه در سند این روایت به جهت «عمر بن حنظله» است که به گونه ای صریح در «کتب رجال» توثیق نشده است.

ولی شهید ثانی در کتاب «مسالک» در باب «امر به معروف»، مسأله «اجرای حدود» به دست فقها را مطرح کرده است و استدلال فقها را به روایت حفص یاد نموده، ولی روایت حفص را به جهت ضعف سند، قابل قبول نمی داند. آنگاه به عنوان تأیید، به مقبوله عمر بن حنظله اشاره نموده، و آن را تقویب می کند. و نیز بیشتر اصحاب اجماع (راویانی که مورد عنایت اصحاب قرار گرفته اند و روایتشان نزد آنان پذیرفته است) از «عمر بن حنظله» نقل حدیث کرده اند و این خود، عنایت آنان را به این شخص می رساند.

خلاصه: نزد اهل اصطلاح، شواهدی که اعتبار و حجیت این مقبوله را ثابت کند فراوان است که شرح آن را از حوصله این مقال بیرون می باشد.

ثانیاً: محتوای حدیث، همان است که در قرآن کریم مطرح می باشد که نباید در مسائل حل اختلاف به طاغوت مراجعه شود و هرگونه «رکون» به ظالمین، مایه تباهی دین است و روشن است که به آیه: «ولا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار» اشارت دارد. و همین همسو بودن با قرآن، دلیل بر صحت و درستی این حدیث شریف است.

ثالثاً: طرح مسأله «میراث و دین» جنبه مثال دارد و اصل سؤال و جواب، ناظر به این خصوصیت نیست. زیرا لحن کلام بر مطلبی فراتر از مورد سؤال، نظر دارد. و اصولاً از آنجا که مراجعه به طاغوت و سرسپردن به وی مطرح است، بنابراین مخصوص باب قضا و افتا نیز نمی باشد، بلکه تمامی شؤون جامعه اسلامی را که

به مراجع مسؤول فوق نیاز دارد، شامل می گردد و قطعاً مسائل سیاسی و تدبیر شؤون داخلی و خارجی امت، مهم تر از مسائل قضائی و فتوائی است، و نمی توان حدیث را مخصوص این دو جهت دانست، زیرا این نوعی جمودگرایی است. شاهد بر این مطلب آن که راوی، مراجعه به سلطان را در کنار مراجعه به قضات، مورد سؤل قرار داده که این خود می رساند، مورد نظر او افقی وسیع تر از باب قضا و افتا است.

رابعاً: در این مقبوله به طور صریح، دستور داده شده که جامعه تشیع برای تعیین مرجع شایسته در همه شؤون اجتماعی - سیاسی، در پی کسانی باید باشند که جامعیت فتوایی داشته باشند و از دیدگاههای ائمه در مسائل حلال و حرام آگاهی کامل داشته باشند. یعنی: فقهای جامع الشرائط. آن گاه پس از جستجو و یافتن فرد لایق، به حکم او تن دهند، یعنی تسلیم باشند و به اصطلاح، تحت فرمان او قرار گیرند، که این همان معنای بیعت است. و عبارت: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» حکم امضایی دارد بدین معنی که چنین فرد لایق و شایسته که از جانب مردم شناسائی شده و مورد انتخاب قرار گرفته، امضای شارع را نیز در پی دارد. و این همان مطلبی است که پیشتر بدان اشاره و گفته شد که اوصاف مشخص کننده از جانب شرع ارائه شده و تشخیص واجدین صفات، به خبرگان مردم واگذار گردیده، تا شایسته ترین را شناسایی و انتخاب کنند. سپس مورد رضای شارع و امضای وی قرار می گیرد.

بنابراین اصل مشروعیت ولایت فقیه از شرع نشأت می گیرد، گرچه تشخیص موضوع به مردم واگذار شده است. و این همان راه میانه انتخاب و انتصاب است که قبلاً نیز بدان اشارت رفت.

خامساً: عبارت: «نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا» می رساند که صلاحیت مرجعیت، از آن کسانی است که قدرت استنباط داشته باشند و بالفعل در شناخت احکام شریعت اعمال نظر و اجتهاد نموده طبق ضوابط مقرر، مبانی شرع را بدست آورده باشند. و این تعبیر، افراد مقلد را شامل نمی گردد، زیرا آگاهی آنان از احکام شریعت، از روی نظر و اجتهاد نیست.

۵. صحیحہ ابی خدیجہ سالم بن مکرم جمّال:

«عن الإمام الصادق (عليه السلام) قال: إيتاكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا - خ ل) فاجعلوه بينكم قاضياً، فإنّي قد جعلته قاضياً فتحاكمو إليه»

زنها را تا مسائل اختلافی خود را نزد اهل جور (کسانی که جایگاه عدالت را به ناحق اشغال کرده اند) نبرید، بلکه از میان خود کسی را که از روش حکومت و دادرسی ما آگاه باشد، برای قضاوت برگزینید چنین کسی را من بدین مقام، منصوب کرده ام پس داوری را به نزد او برید.

برخی این حدیث را به مسأله «قاضی تحکیم» مربوط دانسته اند، ولی از عبارت «فتحاكمو إليه» پیدا است، که مقصود، منصوب شدن برای مقام قضاوت است، تا همواره، مسائل مورد اختلاف نزد او مطرح گردد.

علاوه، همان گونه که در مقبوله عمر بن حنظله یاد آور شدیم، طرح کردن مسأله قضا، به عنوان نمونه و جلوه ای از مسأله حکومت است که فراتر از مسأله قضا است. و اصولاً از مناسبت حکم و موضوع و تعلیل یاد شده در متن حدیث، روشن می گردد که مسأله مورد نظر امام، فراتر از امر قضاوت است و اصل مرجعیت به گونه عام مطرح است که جامعه اسلامی و بویژه جامعه تشیع، مسائل خود را نزد

طاغوت مطرح نکنند و مرجعیت با کسانی باشد که با دین و شریعت سروکار دارند.

شیخ طوسی، همین حدیث را به شکلی گسترده تر روایت کرده که به مقصود ما نزدیکتر است:

قال ابو خدیجه: بعثنی أبو عبدالله (علیه السلام) إلى أصحابنا فقال: قل لهم: إياکم اذا وقعت بینکم خصومه أو تدارى بینکم فی شیء من الأخذ و العطاء، أن تتحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بینکم رجلاً مّمن قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنّی قد جعلته قاضیا. و إیاکم أن یخاصکم بعضکم بعضاً إلى السلطان الجائر»

در این حدیث، مطلق موارد حل اختلاف، که به مراجع شایسته نیاز دارد، مطرح گردیده و به طور مطلق از مراجعه به فساق منع شده است.

روشن است که هدف، استقلال جامعه اسلامی است، تا هرگز به کسانی که از دیدگاه اسلام آگاهی ندارند و از شریعت بیگانه اند، هیچ گونه مراجعه نشود و حل و فصل مسائل جامعه اسلامی تنها بر دست ورزیدگان اسلام شناس انجام گردد و بسیار کوتاه نظری است که گمان شود، این گونه دستورات، تنها در رابطه با مسائل قضائی است، ولی مسائل سیاسی و اجتماعی چنان اهمیتی ندارند. دست کم در این باره «تنقیح مناط قطعی» را باید مد نظر قرار داد!

آیا می توان باور نمود که أئمه (علیهم السلام) به تن دادن به حکومت طاغوت، رضایت دهند و صرفاً تن دادن به قضاوت او را منع کرده باشند؟!

نکته قابل توجه، آوردن «شیئاً» به صورت نکره برای تفخیم است، یعنی کسی که مقدار در خور توجهی از احکام شرعی را بدست آورده باشد، که مقصود، مجتهدین

مطلق هستند، نه آنان که تنها از برخی احکام آگاهی دارند، تا با تجزی در اجتهاد نیز تطابق داشته باشد.

۶. توقیع شریف، که در کتب رجالیان اهل سنت و شیعه با نام اسحاق بن یعقوب کلینی، شهرت بسزایی یافته است. شیخ الطائفه، این توقیع را در کتاب «الغیبه» با سندی بسیار معتبر و با جلالت و عظمت، آورده، چنین گوید:

قال: أخبرني جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه. و أبي غالب الزراري، و غيرهما، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن اسحاق بن يعقوب - (هو شيخ الكليني و اخوه الأكبر) - قال: سألت محمد بن عثمان العمري - (هو النائب الثاني من النواب الأربعة للامام المنتظر في الغيبة الصغرى) - رحمه الله، ان يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ.

فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الأمر، و فيها:

«... و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم، و أنا حجه الله عليكم...»

اسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان عمري (دومین نائب خاص امام عصر (عجل... تعالی فرجه) در غیبت صغری) خواستم تا نامه ای را که در آن برخی مسائل مشکل را پرسیده بودم، به امام عصر برساند. پس در پاسخ من این توقیع با خطّ مولای ما امام عصر رسید که از جمله در آن آمده است:

«... اما درباره رویدادهایی که پیش می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که ایشان حجت من بر شما هستند، و من حجت خداوند بر شما هستم...».

این توقیع را شیخ با سندی معتبر از اسحاق بن یعقوب روایت کرده.

و این اسحاق بن یعقوب - طبق گزارش علامه تستری - برادر بزرگتر کلینی می‌باشد، و در نسخه «کمال الدین» صدوق، که نزد علامه تستری بوده، در پایان نامه چنین آمده:

«و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب الکلینی»

و به طور معمول، فرزند ارشد، نام جد را به خود اختصاص می‌دهد، زیرا کلینی، صاحب کافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق است.

علاوه که دکتر حسین علی محفوظ، در مقدمه کتاب کافی، او را از مشایخ کلینی شمرده که معمولاً برادر بزرگتر را شیخ می‌شمرند.

شیخ المحدثین صدوق نیز این توقیع را از طریق محمد بن محمد بن عصام کلینی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده و محمد بن محمد بن عصام کلینی، یگانه طرق صدوق به کتاب کافی است. و نیز ابن حجر عسقلانی، اسحاق بن یعقوب را از رجال شیعه شمرده و از این توقیع که از طریق سعد بن عبدالله اشعری قمی - شیخ القمیین - روایت شده، یاد می‌کند و همچنین طبرسی در «احتجاج» و دیگران.

بنابراین، توقیع یاد شده از لحاظ اعتبار سندی قابل اعتماد است.

و اما از لحاظ دلالت، مقصود از «رواه الحدیث» صرفاً ناقلین حدیث نیستند، بلکه مقصود کسانی هستند که بتوانند حقیقت گفتار ائمه را بازگو کنند. که همان مفاد روایت: «روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا» می‌باشد.

و مقصود از «حوادث واقعه» رخدادها است، یعنی مسائل مورد ابتلا که در طول زمان و با تحول احوال و اوضاع پیش می‌آید. که بدست آوردن احکام مربوطه به هر یک، صرفاً در تخصص فقه‌های عالی رتبه است و از جمله حوادث واقعه و از

مهمترین آنها، مسائل سیاسی و اجتماعی امت هستند که با تحول زمان تغییر پذیرند، و همواره بایستی فقهای شایسته، احکام هر یک را روشن سازند. در این توقیع شریف، امام ^(علیه السلام) فقها را مرجع امت، معرفی کرده که در تمامی مسائل سیاسی، اجتماعی و غیره به آنان مراجعه می شود و تنها فقیهان شایسته هستند که مراجع امت شناخته شده اند.

۷. در صحیح زرارہ از امام باقر ^(علیه السلام) روایت می کند که فرمود:

بُنی الاسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلاه والزکاه و الحجّ و الصوم و الولایه. قال زرارہ: فقلت: و ائی شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولایه افضل، لآنها مفتاحهنّ، و الوالی هو الدلیل علیهنّ»

اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

زراره می پرسد: کدامیک برترند؟

امام ^(علیه السلام) می فرماید: ولایت، زیرا ولایت، کلید دیگر فرائض است. و والی (ولی امر مسلمین) رهبر و هدایت کننده به سوی پایه های شریعت است. از این جهت در کتاب سلیم بن قیس هلالی، در فرمایش مولا امیرمؤمنان ^(علیه السلام) می خوانیم: «و الواجب - فی حکم الله و حکم الاسلام - علی المسلمین، بعد ما یموت إمامهم... أن لا یعلموا عملاً، و لا یحدثوا حدثاً، و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یبدأوا بشیء، قبل أن یختاروا لأنفسهم إماماً عقیفاً، عالماً، ورعاً، عارفاً بالقضاء و السنّه، یجمع أمرهم، و یحکم بینهم، و یأخذ للمظلوم من الظالم حقّه، و یحفظ أطرافهم»

بر مسلمانان واجب است، پس از فوت امام (ولی امر مسلمین) پیش از هر کار، رهبری را انتخاب کنند که پاکدامن، دانشمند، پارسا و دارای شناخت به احکام

ت بصیر

دین باشد، تا محور جمع گردیده و حق مظلوم را از ظالم بستاند واز پهنای
سرزمین اسلام حراست نماید.

منابع:

«۱» مائده ۵ : ۱۵ - ۱۶.

«۲». رجوع شود به کشف المراد- شرح تجرید الاعتقاد - علامه حلی. چاپ جامعه
مدرسین ص ۳۶۲.

«۳». سوره حج ۲۲: ۶۵.

«۴». کتاب البیع ج ۲ ص ۴۶۱.

«۵». کتاب البیع جلد ۲ ص ۴۶۱.

شرح نهج البلاغه

کتاب علل الشرایع (ط نجف)

مبانی تکلمه المنهاج

التنفیح - کتاب الاجتهاد و التقليد

کافی شریف

تهذیب الاحکام

الغیبه للطوسی

قاموس الرجال ج ۱ ص ۵۰۷ (چاپ اول).

لسان المیزان.

کتاب احتجاج

کتاب سلیم بن قیس.